

از وی زائل نگشت و معدنك در شبی که از تبریز به سوی
تصرف تاج و تخت سلطنت و انتصاب برجای پدرتوفسایش
بعزم طهران معرفت محفل روحانی تبریز مکتوبی مفصل شامل
اظہار تشکر از رعایتهايش در سنين حکمرانی در آذربایجان
نسبت به اهل بهاء فرستاد و اوجتی در اثنا طریقی
بظهران هم اظهار حمایت کرد ولی پس از جلوس برار بکنه
سلطنت تغییر حال یافته عاقبت مخدول و غاسر گردید .

و از شاه میرمؤمنین و ملتفین تبریزی در این دوره
عهد و میثاق میرزا محمدخان پرتوی با آغاز جوانی در طهران
میربست اطلاع از امر ابهی و ایمان یافت و تحصیل
معلومات امریه و کمالات علمیه نمود و در دائره تبلیغ
وارد گشت و با اخلاق طیبه و بیان فصیح و ظلیق و سیمای
بشاش و مزاج بهدایت غافلین و تشویق مؤمنین پرداخت
سالها در طهران و قزوین و گرگان و گیلان و خراسان و
همدان و دیگر بلاد ایران و چند سال در بغداد و در قفقاز و
روسیه تبلیغ نموده مورد تهاجم و تمزق حسودان و مفرضاً
و معرضان گشت بالاخره با کریمه آقاسید احمد باتراف خمس
ابن آقاسید محمود باتراف که شرح احوالشان در بخش ششم
و هفتم بخش مسطور است در رشت ازدواج کرد چندی
ساکن رشت و آیامی در طهران شد و بشغل تجارت

(۱) لوحی با اسم این فانی نازل میفرمایند که اهل سیستان مشتاق روی توهستند البته شاهم مشتاق ایشان هستند توقف شما در آنجا سبب بقای الفت است فانی اسباب هارا با حباب فروخته از عشق آباد قطع علاقه نموده با اهل و عیال بسپسان رفتن و با احبای آن سامان یکمال سرور و حبسور یکدیگر را ملاقات نمودیم و احباب همت نموده محلّ و سیمی جهت اوقات اجتماع بنا نمودند و حاجی حسن تبریزی قدری اسباب برای آن محلّ فرستاد و خورده خورده اسباب اتحاد احباب فراهم شد و اغیار هم آمد و رفت مینمودند بعضی مهبل و برخی مصرض میرفتند . جناب میرزا اسدالله قمی هم بسپسان آمده اشتمال احباب زیاد شد و جهی جهت تمسیر مقام مقدس حیفا جمع نمودند و پنج نفر هم در همان ایام زمستان ساغر بارش مقصود شدند احبای از کوچک و بزرگ بحضایت ایشان رفتند اغیار از ملاحظه این رفتار نارغی و بغضا در قلوبشان مشتعل بعضی از خسدین مسرک عوام شده اهل قسرا اطراف را بحرکت آوردند اقتسرا و تهمت هر چه بزبانشان آمد با حباب نسبت داده قلسوب آنها را مطو از بغض و عناد نموده خون آنها را بجوش آورده و آنها نزد علمارفته وایشانرا ممد خود قرار دادند حاجی ملا محمد علی و شیخ الاسلام فتوی جهاد دادند و دستسور دادند که با اهل قسرا اطراف متفق شده هجوم آورند و احبای سیستان را هلاک نمایند ولی برخی از احباب اطلاع یافته تفنگهای خودرا اصلاح نموده و بعضی تفنگ خریدند و تدارک آلات نمودند و چون اغیار مطلع شدند خوف کرده

از سیسان کوچ نموده بمحلات اخری رفتند و گفتند چون اهل قرای اطراف هجوم میکنند باید درسیسان جزیبایی نهاشد و احباب سنگریسته تهیه دفاع نمودند و آنشب را اطفال و نسوان مضطرب و احدی خواب نکرد صبح استیفا مشورت کرده چهل نفر از ایشان مع حقیر و دو طفل جلال و جمال از سیسان بتبریز شتافتیم و مطلب را گماهی بسکونت عربی نمودند و چند سوار مأمور بقریه حاجی آفاکه سبب عمده عناد و فساد بود روانه نمود از آنها التزام گرفته تحذیر کرده آرام نمودند چندی طرفین آرام بوده تا آنکه اغیار بهانه دیگر بدست آوردند و چند نفر از ضعیفان احباب را با خود بدست کردند و در آیام محرم بنای بهانه گرفتن با احباب را گذاردند و بسر چند نفر از احباب که در محله آنها منزل داشتند هجوم برده ایشانرا بردند و چون احباب اطلاع یافتند فوراً با چماق و چوب و حربه و براق عزم تلافی نموده بمحل آنها رفتند و آنها مطلع شده هتگی فرار نمودند فانی بالای بام آمده ملاحظه نمایم که چه میشود دیدم صدای های وهوی بلند است و هفده تیر تفنگ هم خالی شد بسیار مخوف بودم که قتل واقع شود بعد از ساعتی احباب مراجعت نمودند دیدم چیزی واقع نشد بهمین های وهوی حضرات را فراری کردند و چند تیر تفنگ بهوا خالی کرده اند و بعد آن مستضعفین احباب آمدند و مذکور نمودند که ماهمه وقت باشما بوده ایم اغیار چون مغلوب و شکوب شدند مجدداً نسبت با احباب ابواب کذب و افترا و تهمت گشودند و جمعی بخواه اطراف رفته و بعد بتبریز رفته در تمام مجالس و محافل که روضه خوانی

وازعلمای متنفذ تبریز حاجی میرزا اسمعیل حجة الاسلام

بود این دروغها و این تهمت هارا ز کرمینمودند که ما در آیام
محرم روزه خوانی داشتیم بایها مانع شده نمودیم بالسه
باشه خدا ناسزا گفتند آخوند روزه خوان رایش بریدند
منبر مارا آتش زدند بعضی از زنهای مارا برده اند چند
نفر از مردهارا برده اند بعد انیم چه بسر آنها آمده است
یا ایشانرا کشته اند از این قبیل بیانات در جمیع دهات
رتکایا و مقامات که تخریه خوانی بوده ذکر مینمایند دیگر
معلوم است که از این صحبتها چگونه خون این مردم
بجوش میآید بخصوص عوام لکن اکثر علما و عقلا دانستند که
این مطالب دروغ است حکومت تبریز جمعی را از طرفین
میتطلبد مع کدخدای طرفین حضرت ولیعهد از کدخدای
احباب حاجی زین العابدین میپرد اینها برای چه نزاع
کرده اند ؟ عرض مینماید بنده در تبریز بوده لکن از قراریکه
بر من معلوم شده بر سر زراعت و درخت نشاندن بوده .
کدخدای اغیار ذکر مینماید که سر دین و مذهب بود
شاهزاده باو نهیب مینماید که در سر طک نزاع مینمائید
و میگوئید دین و مذهب بوده و اینها بای هستند بشما
چه مدخلیت دارد بای باشند و بعد از حاجی زین العابدین
میپرد که بابیها چه میگویند ؟ میگوید خداوند را لا شریک
له میدانند و جمیع انبیاء و مرسلین را از آدم الی خاتم
همه را برحق و من عند الله میدانند و ائمه اثنی عشر
علیهم السلام را محب و مطیع و منقادند و جمیع اوامر الهی را
عامل اند و نواهی و مکاره را تارک حضرت ولیعهد مینماید
آقای ثقة الدوله حاجی خوب جواب داد و بعد حاجی

خلف ملامحمد مقانی صحب شده اظهارایمان میگرد

به ولیمهد عرض مینماید که این حضرات مطالبی را بایسین طایفه در همه جاز کرده اند و بسری حکومت هم عرض نموده که باینها چنین و چنان کرده اند عرض ما اینست که چند نفر نفوس امین را بفرستید تحقیق نمایند اگر يك فقره از این تهمت ها که نسبت بماده اند راست باشد تمام عرضهای ایشان صدق است و ما مقصر دولت و ملت هستیم و اگر تمام کذب و تهمت باشد حکم آن با شما ست ولیمهد فرمود حرف از این حسابی تر و بهتر نمیشود توجه باغیار فرموده شما چه میگوئید ؟ کل ساکت و صامت گویا کلمات حاجسی زین الصابدين خاصیت ثعبان کلیم بخشید که تمام الات سحره را بلمید و بطلان آنها را آشکار ساخت . حضرت ولیمهد چهار نفر از نوکرهای خود راجهت تعذیق ایسین مطلب بسیسان فرستاده ایشان بنای تحقیق گذاردند گفتند آن روضه خوان که ریش او را بریده اند کدام است ؟ کسی پیدا نشد پرسیدند آن منبر شمارا که سوزانیدند در کجا وجه محل بود ؟ از جواب عاجز ماندند . پرسیدند زنهای شمارا که برده اند شوهرهای آنان کیان اند و اسامی آنها چیست ؟ معلوم نشد گفتند آن بردهای شما چند نفر که مفقود شده اند کیانند ؟ معلوم شد کذب برده و چند نفر اسبابهای خانه خود را در محلی مخفی نمودند که اسبابهای ما را غارت کرده اند آن اغیار که آمده بوده با احباب مع شده بود میدانستند اسبابها را در کجا مخفی نمودند با احباب اطلاع دادند آن اسبابها را نیز آمده بیرون آوردند رسوائی ایشان بر هر کس آشکار شد خلاصه آن نفوس بمد از تحقیق از آنها و وجه تلق و جریمه گرفته

وحاجی میرزا موسی ثقه الاسلام مخالف بود و با وجود امور
مفصله مذکوره در تبریز و سایر بلاد و قرای آذربایجان فتن
و شهادتی نیز واقع شد که در بخش سابق نگاشتیم و از آنجمله
حاجی ملا علی ممقانی پس از عود از زیارت حضرت عبدالبهاء
در عکا در وطن هدف گلوله احمد نامی شده درگذشت .

و نیز از آنجمله در حدود سال ۱۳۱۵ اهالی اطراف

شکایت و سعایت از بهائیان قریه سیسان نزد والی امیر
نظام کروی کردند و او ده سوار برای گرفتاری آنان مأمور
سیسان نمود ولی سید عبدالرحیم خان قائم مقام مالک قریه
بواسطه ابن عم خود نظام الملما شفاعت کرده مأمورین را
برداشتند و تقریباً پانزده تن از بهائیان مصر قریه را که
از آنجمله حاجی زینل بود با شیخ احمد معلم اسکوئی که
بی حفظ از شرور اهالی اسکو طتجی به سیسان بود بشهر
کشیدند و علیقلیخان پیشکار والی آنان را با معارضینشان

و چند نفر را تنبیه نموده در آخر اصلاح داده بتمبریز مراجعت نمودند
چون اغیار من جمیع الجهات مأموس شدند لابد تسلیم شدند
لکن (قلوبهم یکان) متمسک من الغیظ) احبای تبریز بحقیق
مقوم نمودند که از سیسان حرکت نموده بروم تبریز شاید عداوت
ایشان کثیر شود ... احبای سیسان راضی نمیشدند زمانی
نگذشت امر حضرت من اراده الله نازل و میفرمایند از سیسان
با طرف حرکت نما اگرگاه گاهی سیسان تردد نمائی جائیزی
و جناب میرزا اسد الله قی هم از تبریز آمده . (میرزا حسین زنجانی)

روبرو استنطاق کرد و بالاخره مبلغ سیصد تومان نقود گرفته
 مستخلص نمود که بقریه برگشتند و در آخرین دوره جمعیت
 بهائیان سیسان از صغیر و کبیر بالغ بر هزارودویست نفر
 میشد و محفل روحانی و تمامت مؤسسات دیگر داشتند .

و درقریه معقان که شمار بهائیان قریب پنجاه تن بود
 و میرزا اسماعیل بن محمد معقانی معروف در تبریز چنانکه
 نوشتیم پس از وفات برادر مهترش میرزا محمد تقی حجة الاسلام
 شده محبت و حمایت نسبت بمظلومان داشت و ملاحظای
 قریه از قبیل ملا محمد نام و پسرش میرزا علی و آقا سید محمد
 و گروه معاریف و مقتدرین سال ۱۳۱۱ بنای تعمیر
 گذاشتند و علی المناهر سب و لمن گفتند تا در رمضان
 سال ۱۳۱۴ خواستند هجوم عمومی آورده بزنند و ببرند
 و مظلومان خبر یافته شبانه بشهریز شتافتند و در محلی نیمه شب
 با برودت هوا مجتمع شده مشورت کردند و بعضی بقریه
 باز آمدند و تنی چند برای تظلم باولیا دولت بشهر رفتند
 و با آقا میرزا اسمعیل حجة الاسلام و آقا حاجی نظام
 الملما واقعه را گفتند و حجة الاسلام گماشته خود شهدی
 صادق نام را برای رفع فائله بقریه فرستاد و علاجی نشد
 بلکه فتنه شدیدتر گردید و ستکاران عرکه را از دکو
 انات و صفار و کبار مؤمنین دیدند سقط گفته دشنام دادند

و قریب صد تن از ملاها و معارفشان بشهر درآمدہ بواسطہ
 حاجی میرزا حسن مجتہد و دیگر متنفذین بحسنعلی خان
 امیر نظام حکمران آذربایجان توسل جسته شش تن از مؤمنین
 را بدین اسامی : شہدی محمد حسین، کریلای باقسر
 و آقاعلی پولی و سلیمان بیک و آقامحمد و کریلای رحمان
 بنام بهائی و طافی وصف کرده مجازات خواستند و حکم
 شدید بمسدہ حسنیان اسکونی صادر شد کہ با اطلاع
 موفق الطک حکمران دہخوارقان هر شش نفر را دست بسته
 تحت المراقبہ بشهر آیند و از آن سو حجة الاسلام بآسان
 پیام کرد کہ بشهر آیند تا بتدبیر و حکمت آتش فساد را
 خاموش نماید و سه تن بیدرنگ آمدند و کریلای باقسر و
 شہدی حسین و سلیمان بیک گرم تہیہ مرکب و مایلمزم
 بودند کہ ناگہان مأمورین ایالتی رسیدہ ہر سه را گرفتار
 کردہ در خانہ سلیمان بیک بچوب بسته بازار برداختند
 و در آنحال انبویہ تماشاخیان از مشاهده آن احوال لاسدّت
 بردہ و معاندین در خانہ ہا برقص و نشاط شدند و سه تن
 را در حکومت دہخوارقان حاضر کردہ بشهر بردند و چون
 حجة الاسلام و حاجی نظام العلما از والی حکم ترک مأموریت
 صادر کردند پیشکار ایالت فی الحال مظلومان را مرخص کردہ
 و حاجی نظام العلما بواسطہ پسرش حاجی سعید السلطنہ

از ولیمهد که حکم فرمایش ایالت داشت حکم گرفت و مظلومین بقریه عودت کردند و تمرّضات اهالی شدید بود بینانکه در رب خانه های بهائیان را طوّث کردند و بتشہیر افترا کہ جنازه یکی از پیشروایان درگذشته ایشان بعلمت عدم اقتدار بدفن قبرستان درخانه کربلای باقر ماند افواج مردم بمنوان تماشا بر آنجا رو آوردند و درمقتان فتنه نقش عهد الهی نیز اندک تأثیر کرده تنی چند بافتتان افتادند کہ بعضی تائب شدند و برخی از میان رفتند و از مشاشیر مؤمنین آنقریه میرزا عبدالوہاب توام العلماء اہسن ملا رحیمعلی سابق الذکر کہ سمت قضاوت شرعی و ملائسی داشت و برادرش ملا ستّار و میرزا رفیع و فضل اللہ و دیگر آقا عزیز و آقا احمدعلی و برادرش آقا عبداللہ و آقا زین العابدین شیخ رحیم و نیز چنانکہ مذکور شد حاجی ملا علی مقتانسی پس از عودت از زیارت حضرت عبدالبہاء در عکا در وطنین هدف گلولہ احمدنامی شدہ درگذشت .

و درقریہ میلان بنوعی کہ دربخش سابق شرح دادیم جمعیتی کثیر از مؤمنین در اثر ستمهای متداولہ روائع حریت و سلامت از جانب معالک روسیہ استشمام کرده ہی درین بمشق آباد و غیرما مهاجرت کردند و معدک جمعی از بہائی زادگان و آنانکہ خود فائز بایمان گردیدند

میزبستند .

و در ارومیه «رضائیه» نیز جمعی برقرار بودند و چنانکه در بخش سابق شرحی از احوال میرزا حسین هدی نگاشتیم شمع جمع بود تا در سال ۱۳۳۳ بنوعی که در بخش سابق آوردیم بشهادت رسید و پسرش نیز اندکی بعد از آن وفات کرد و میرزا یوسف خان لسان حضور و حمید کشفی خواهرزاده آقا سیدیحیی و حمید اربابی که شرح احوالش را در ضمن اوضاع نیریز میآوریم در آنجا اقامت گرفته موجب توجه مردم و نشر امر گردید .

و در قریه شیشوان نیز مرکزیت و اجتماعی از مؤمنان تحقق داشت و در میان آب مرکز قوی بهائی ^{بود} موجود و چنانکه در بخش ششم و نیز قبلاً نگاشتیم حاجی میرزا حسین یزدی در جمع میدرخشید و در واقعاً جنگ بین الملل بنوعی که در بخش سابق آوردیم بقتل و غارت اکراد و قتل آقا علی اکبر نراقی تفرقه در جمعیت رخ داد .

و دریناب و خوی اجتماعی بود که غالب مشاهیر را در بخش ششم اسم بردیم و در آنمیان خلیل مذکور که در دوره سابق در آن حدود و در بلاد قفقاز خدمات تبلیغیه انجام داد بنوع مذکور با ضلال آقا جمال پروچردی نقض عهد و میشساق ابهی کرد سراز طاعت فرمان حضرت غصن اعظم عبد البها

برکشید و بدانحال خسران مانی درگذشت .
 و درمرافه جز ابن الدخیل و حاجی عبدالمجید و
 برادرانش و غیرهم از شاهمیر که درفصل ششم تفصیلاً
 داده و قبلاً نیز نام بردیم عده ای کثیر میزیستند و حاجی
 میرزا مجید درتثبیت مانی عهد رب مجید رکنی شدید
 گشت و رساله اثباتیه نوشته منتشر کرد و درافهام
 و ارجاع متزلزلین و ناقضین همت جدول نمود .
 و از آن جطه از معاریف بهائیان مراغه میرزا محمّد
 ثابت پسر ملا عبد الصمد ملا و مدرّس معروف بلد بود کسبه
 بافاضل قاضی و درقا ملاقات متعدّد کرد و از سخنسان
 معروفش اینکه اگر این آیام حضرت قائم ظهور کند ناصرالدین
 شاه درهر رهگذر قراول گمارد و مستحفظ گذارد که کس
 بملاقات و زیارت او نرود و تولد ثابت درسال ۱۲۹۲ در
 قریه زوارق در دوفرسنگی جنوب غربی مراغه در دامنه جبال
 قره قشون که ملا عبد الصمد نخست در آنجا زندگانی میکرد
 واقع شد و تحصیلات علوم دینی در فارسی و عربی در مدرسه
 بنمود و در سن هفده سالگی که پدر مرد بجایش با امامت
 منصوب گشت ولی ادامه نداد و با اقارب قراولگدار و
 بقصد مشهد رضا از طریق اردبیل براه افتاد و در چمدان
 دزدان شد که اموال گرفته قصد قتلش داشتند و پس

مأمورین حکومتی که برای دستگیری آن سارقین قاتلین در
 تگاپو بودند رسیده آنان را محاصره و دستگیر کردند و
 اموال بثابت رسید و همراه سواران بار دبیل وارد ویاگشتی
 بسال ۱۳۱۷ بهادکوه رفت و بعلمت انقلاب دریا بهمارشد
 واهالی مراغه ازجهت آشنائی با والد مرحومش کسی را
 بیرستاریش گماشتند که همه اموال حتی البسه اش را بتدریج
 رهود ریالاخره بجانب ایران فرار کرد و ثابت پس از صحت
 نامچار درمیدان قبه بناغذ نویسی پرداخت و وجوهی اندوخت
 و بکنجه و تغلیس رفت و درتغلیس میرزا غلامحسین بن ملا
 علی واعظ بنایی که نیز جوانی تحصیلات کرده مهدب بود
 وبعد از فوت پدر نتوانست بآن طریق زندگی کند و لذا
 بتغلیس آمده بود ، با ثابت دم منزل و مانوس شد ولی میرزا
 غلامحسین پس از بچندی بهادکوه رفت و با میرزامحمد حسن
 بن ملاباقر خوئی که مرتبای میرزاجلیل معروف خوئی بود
 دم منزل و مصاحب گشت و مدت سه سال با بهائیان آنجا
 معاشرت نمود و سعی میکرد بنوع احتیاط که میرزاغلامحسین
 را مانندخود بهائی سازد و نتوانست تا چون میرزا غلامحسین
 پس ازیکسال برای زیارت بخراسان رفت و ازطریق عشق آباد
 مراجعت نمود و این هنگام با میرزا محمدحسن مذاکره
 بابهایان عشق آباد را بجهان آورد بطریق نقل قول شروع

به تبلیغ نمود تا آنکه او را راضی ساخت که برای تجسس و تحقیق بمعبد بهائیان بروند و لذا چند شب مراوده نمودند و در شب اخیر بدیدار کتاب هیکل منقلب و مؤمن گردیدند. آنگاه ملامحمد رضا و میرزا باقر مرافقه ای را نیز تبلیغ کردند سپس در فکر رفیق قدیم خود ثابت افتاد و او بعد از حرکت میرزا غلامحسین از تفلیس بیاد کوبه رفت و بقریه سستان زیر نزدیک بالاخانی قرار گرفته مدرس اطفال و عالم و واعظ قریه شد و میرزا غلامحسین با میرزا باقر قرار دادند که قریه بملاقات ثابت رفته و او را بعنوان گردش بشهر بیاد کوبه همراه آورده و در بین طریق تبلیغ کنند و بمحفل بهائیان ببرند که تحقیق کامل کند و بدانگونه کردند و سه شب و روز در بیاد کوبه بمجمع بهائیان رفته بصحبت آقا میرزا اسماعیل مشکوة و آقا ملامحمد علی که آنوقت در صافرشانه بودند نشستند گوش دادند و بالاخره چند صفحه از کتاب هیکل را آقا محمد علی بصوت اعلی خواند و تأثیر شدید در ثابت کرد که تا چند روز سرصحت بود و چون بمستان زیر رفت تنها یکماه خود داری کرد و عاقبت عنان اختیار از کفش رفت و اهلان دانستند و زدند و قصد هلاکش کردند که خدا مانع شد و او را با اشباحش بعربیه گذاشته بشهر آورد که با میرزا غلامحسین و دیگر رفقا مشتملادنه تبلیغ کرد نشست

ومیرزا محمد حسن مذکور بیان افتاده و از هان رامشوب
 کرده و مابین این دسته تازه تصدیق و بیہائیان دیگر
 جدائی و افتراق افتاد چنانکہ آقا غلامحسین و ثابت
 بحضور حضرت عبدالبہاء عریضہ نوشتہ اجازہ خواستند کہ
 بحضور رفتہ فحمن تظہیر کنند و مکتوبی ہم بمیرزا محمد علی
 نوشتہ ومیرزا جلیل شوئی نگاشته و در عین حال پی تبلیغ
 باہاراف و نواحی میرفتند ولی برفتن در منزل احمد اف های
 تفلیس و قرائت الواح مربوطہ و نیز قرائت رسالہ ای از سمنہ
 رفع شبہاتشان گشتہ داخل در ثابتین شدند و با رجوع
 ناقضین پرداختند بسنی را توانستند ثابت نمودند
 بعضی از آنان بہمان حال ماندند از آنجہ میرزا محمد
 حسن مذکور علم نقی و مخالفت بلند کرد و بگلی جدا بود
 را غلال میکرد ولی بسائمان عقیش را گرفتند و در کارخانہ
 نساجی تقی اف ثابت و میرزا غلامحسین درآمدند کہ جلو
 کارهای او را بگیرند و بالاخرہ بیلاہ و قرای روسیہ رشتہ کم
 وفوت شد و ملامحمد نیز کہ در رشت بود برنگشت ولی میرزا
 باقر در رشت و دیگران رجوع کردند و میرزا محمد مکرر با
 علما در تقاضیہ مباحثہ کرد و در حبسها و خطرہاشد و
 تبلیغهای مستمر و موثر انجام ہی میداد و خطبای
 مہربانانہ حضرت عبدالبہاء باورسید و دعا برای ارجاعش

فرمودند و امر بگردش برای تبلیغ کردند و جواب هسای
 میرزا محمدعلی و جلیل که رسید برای میرزا محمد حسن مذکور
 فرستادند و آقا میرزا محمد ثابت بمدامشق آباد رفقیه
 معلّمی میکرد و مصدر خدعات بود و بغیرت نطق و تبلیغ
 همی نمود و اشعار ترکی و فارسی میگفت و تخلص بثابت
 در همان ایام مرافقه داشت و اخیرا در اثر انقلاب بلشویکی
 بایران آمده از طرف محفل روحانی مأموریت تبلیغی یافت و
 در اثناء خدمات تبلیغیه در طهران درگذشت .

و در اردبیل چند نفری از مؤمنین مجتمع بودند و
 میرزا عباس در ایام ولیمهدی و حکمرانی مظفرالدین شاه
 گرفتار شد مدتی در تبریز حبس بود و محمود کاشف سابق
 الذکر بزندان بی دیدنش همی رفت تا آنکه چون از حبس
 مرخص شد و میخواست شب در مسجدی بخوابد حاجی
 ابوالحسن امین تصادف کرد و او را بخانه کاشف آورد و
 نگهداری کردند تا بهبودی حاصل شود و واقعه مهمه آنجا
 قضیه شهادت امین العلما بود که در بخش سابق آوردیم
 و از علما و وقایع درجه اولی در اردبیل بود و سال ۱۳۳۹
 قمری مطابق سال ۱۲۹۹ شمسی در قزوین بواسطه آقا میرزا
 موسی خان حکیم الهی ایمان آورد و در وطن با شتمسال و
 انجذاب برافروخته نزد اهالی بسمت ایمان بدیع معروف

گردید لاجرم بفتوی و تحریک حاجی میرزا علی اکبر مجتهد
مصروف اردبیلی در هفتم فروردین ۱۳۴۶ قمری مطابق
سال ۱۳۰۶ شمسی بدست آقاهاالاخان بیقال اردبیلی با
قه جروج و مقتول گردید و در قبرستان اردبیل (طسوا)
مدفون گشت و عاقله اش بواسطه محفل روحانی آذربایجان
نگهداری شدند .

وهم بر اثر تبلیغ متدرجا در این دوره برخی از اقسام
و مصورات دیگر آذربایجان که قلابهای نداشت از مراکز
ایرانی گردید .

از آنجمله طبعه خلفال است که ملا صادق بادکوبه ای بعزم
تبلیغ درزی سیاحی وارد شده چندی در خانه میرزا محمد
حسن سراج دفتر اقامت کرد و او را با برادرش ستارخان
سراج الاباله تبلیغ نمود و خواست بتبلیغ سایر متنفذین
پردازد و همینکه شروع بمقصود کرد نهران جهالت و عصیان
ایمانی برافروخت و بصدور تعرض برآمدند و او را سید اویس
صدرالعلماء و عبدالله خان مسعود الممالک زدند و بصدور
سلاکت شدند و آن مظلوم بگریخت و جان بسلامت بدر برد
تا در سال ۱۳۱۸ که صدر و مسعود مذکور و غیرهما از روسا
حکمران محل را برای آنکه از ایشان مخالفت کرد زده بیرون
نمودند و والی صدر و مسعود و سراج دفتر را بتبریز کشیده

چندی در توقیف داشت مابین آنان و احبای تبریز ملاقات
 شده مؤمن گشتند و چون بوطن برگشتند برای ریاست
 و نفوذی که داشتند و برخی از مبلغان را نیز بدانجا
 جلب نمودند جمعی از اهالی ایمان آوردند و لاسیما
 از خویشان و بستگان شان در این امر وارد گشتند و اندک
 اندک قصبه شرو آباد مرکزی از مراکز امرایی گردید و
 جمعی از احبای در آنجا پدیدار شده محفل روحانی تأسیس
 کردند و از اشهرشان سید اویس صدرالعلما، مذکور بسن
 حاجی سید مهدی صدرالعلما مجتهد متنفذ در آن حدود
 بود که شیخ امری شرعی و دینی و یا کشوری و دولتی
 بی مداخلتش صورت نمی بست و خانه اش محل ورود و اقامت
 مسافرین و واردین از مرقوم و ملت بود و پشتیبان و دستگیر
 غربا و ضعفا شناخته شد و مبلغان بهائی در آنجا اقامت
 و تبلیغ نمودند و بالاخره در سن تجاوز از پنجاه سال
 بسال ۱۳۳۹ درگذشت و خلف صالح برجای گذاشت .
 دیگر عبد الله خان سعود الممالک مذکور سردار
 سعود بن رستم خان سرتیپ که بسال ۱۳۴۲ درگذشت
 و دیگر سراج الایاله که بسال ۱۳۴۸ درگذشت
 و دیگر از مراکز جدید التاسیس آذربایجان هانج
 است و از وجوه احبای آنجا ملا محمد افتخارالعلما بسن

ملا احمد از علما و ائمه جماعت بود که در ایام تحصیلش در عراق عرب فائز به عرفان و ایمان بدیع گردید و چون بوطن برگشت در مسجد پدر امامت جماعت بر پا داشت و بعد از چندی مسجد و منبر را امامت جماعت را رها کرد بنشرو و ترویج امر الهی پرداخت و از اینرو در خارجه و دست تنگی افتاد و در حدود سال ۱۳۳۰ درگذشت و اخلاف زکسور برجای گذاشت .

دیگر میرزا آقا بالا و نیز آقا احمد از تجار بود که سال

۱۳۳۵ درگذشت و اخلاقی برجای گذاشت .

دیگر از مرتزجید التأسیس قریه قره شیران از قسرا^۱ یورتچی واقع بقرب اردبیل است و نخستین کسی که در آنجا بشرف ایمان بدیع فائز گردید بهمن طهماسبی از بهسک زادگان طایفه یورتچی بود و مجمل واقعه این است که اقوام مختلفه معروف بشاهسون چنان غوطه بر موجه تعصب و جهالت و دور از علم و مدنیت بودند که هر که در حد و دشان خارج از حدود و قیود عتیقه سخن گفت مورد خطر و خوتش مها و هدر شد در نتیجه احوال سال ۱۳۲۴ اسکندر ناصی از آحاد عثمان عشیرت در خاک روسیه مؤمن بامر الهی گردید و وارد قریه قره شیران شد و خبر بسمع بهمن مذکور که در بهست و یکسالگی و در نهایت درجه عصیت دینه بود رسید

و با هلاکش مصمم گشت و بنای رابطه و مراوده گذاشت
 ولی سخنان اسکندر در روی تأثیر کرده فائز بایمان گردیده
 اهالی قریه مطلع شده بی هلاک اسکندر شتافتند او گریخته
 عزیمت روسیه کرد و بالاخره درمازندران بغایت حسرت و
 ضیق جان سپرد و بهمن مذکور باکمال اشتغال وجدیت
 بنشر این امر پرداخت و نخست برادران خود حسن خان
 و قره خان و شفیع خان و تنی چند از بیک زادگانرا تبلیغ
 کرد و تقریباً شصت تن بهمت و جدیتش در این آئین قرار
 گرفتند و اهالی جاهل متمصب شروع بمقاومت و مدافعت
 شده نمودند و باید از زجر و تعدیب پرداخته و صد تا
 گوناگون وارد آوردند نوبتی جمعی از آن نداع و رعایا را
 در صورت سرمای زمستان لخت و عریان روی برف نگهداشتند
 و اثر و ثمری نبردند .

و از وجوه مؤمنین مخلصین اینها حاجی احمد میلانی
 معروف برادران احمد اف خصوصاً حاجی محمد علی اکبر
 اخوان که در تبریز خانه خریده اقامت نمود و میرزا عنایت
 اصغر اخوان که سالها در تبریز و طهران عضو صفی روحانی
 و صفی ملی بهائی و رأیت مرتفعه امرایی است نیز در بخش
 سابق مسطور داشتیم و تجارتخانه برادران احمد اف مخصوصاً
 در تغلیس مرکز این فته و محل پذیرائی از مسافرین و واسطه

ارسال مراسلات بارش مقصود بود و این خانواده وسیع
 جمعیتی از ذکور و اناث فراهم آورد که احادشان با تملق
 و حمت دینی ارثیه و اکتسابیه در آذربایجان طهران و غیرهما
 بنصرت و خدمت پرداختند و در اثر انقلاب بلشویکی در خاک
 روسیه تجارتشان پراکنده شد از میان رفت .

و دیگران وجوه مؤمنین و مآئین این دوره میرزا ابراهیم
 خان آذرشیر نامبرده (منیردیوان) ولدش در سال
 ۱۲۸۱ در تبریز و اقبالش بامر الهی در سال ۱۳۰۹ توسط
 حاجی علی بیلاتی مقیم بنهای از مؤمنین متقدمین شد
 و بنای تبلیغ و نشر این امر گذاشت و در سال ۱۳۱۲ بارش
 مقصود رفته آتشی عدیده در کف فضل و الطاف حضرت
 عبدالیهما^{بین} بیارمید آنگاه مأمور از میرشد بخدمت در طریقی
 امر و تبلیغ پرداخت و بسال ۱۳۱۳ که واقعه قتل ناصرالدین^{بین}
 شاه رخ داد شیعیان ایرانی در همه جا بصد آحاد
 اینطایفه شدند شیعیان از میر در صد هلاکش برآمدند
 و ناچار بمهاجرت و مسافرت سائر بلاد عثمانیه شده زبان
 تبلیغ گشود و بار دیگر بمگا^{بین} حضر حضرت عبدالیهما^{بین}
 تشریف حاصل کرد و پس از چندی مأموریت قیصریه بسرای
 ابلاغ تملقات آنحضرت بخالد افندی از خاندان صلاح الدین^{بین}
 آجوبی و والی سابق بیروت که بعلمت رقابت صدراعظم سعید